

## پیش‌خوانی

**به بهانه باز نشر یکی از مستندترین یادمان‌های رهبر کبیر انقلاب اسلامی**

**دمی «در سایه آفتاب»**

■ **شاهد توحیدی**



انقلاب به شمار می‌رود. مؤلف ارجمند در دیباچه خویش بر این اثر گرانسنگ، تعبیراتی دارد که ما را از هر گونه توضیحی مستغنی می‌دارد:

«عظمت شخصیت حضرت امام بسان کوهی بود بسیار بزرگ که قلهٔ رفیعش در روی ابرهای طبیعت، سر به آسمان معنویت و عبودیت حق سائیده و با پیوند به سر چشمه لایزال هستی، اعماق وجودش از زلال معرفت، سیراب و از گستره پیرامونش، چشمه‌سارهای حکمت، جاری شده و تشنه‌کامان آب حیات را سر مست شوق وصال نمود.

نه قله سر به فلک کشیده عرفانش در دسترس و دید محبوب مسا بود و نه گام‌های لنگ آگاهی ما را توان پیومدن دامنه گسترده و ابعاد کمالاتش و نه اندیشه قاصر ما را توان نفوذ در زرفای وجودش. عظمت شخصیت امام و عمق و گستردگی آن حتی برای نزدیک‌ترین افراد و برحسته‌ترین شاگردان ایشان قابل دسترسی و شناخت دقیق نبود و کسی راه هم یاری چنین ادعایی نیست. با این همه هر کسی متناسب با درک و ظرفیت خویش و از زوایای آن هم در بُعد ظاهری و انبائی، قطره‌ای از دریای حکمت و فرزangi امام را چشیده است و با جمع اوری این قطره‌هاست که جویدارهایی از آن دریای فضیلت برای تشنه‌کامان تاریخ و نسل‌های آینده، جاری می‌شود.

هر چند این بنده ناچیز پیش از نیمی از عمرم را بسر خاری، نزدیک و در کنار گل بی‌خار وجودش بسر کردم ولی به دلیل عدم قابلیت، کمتر از طراوت

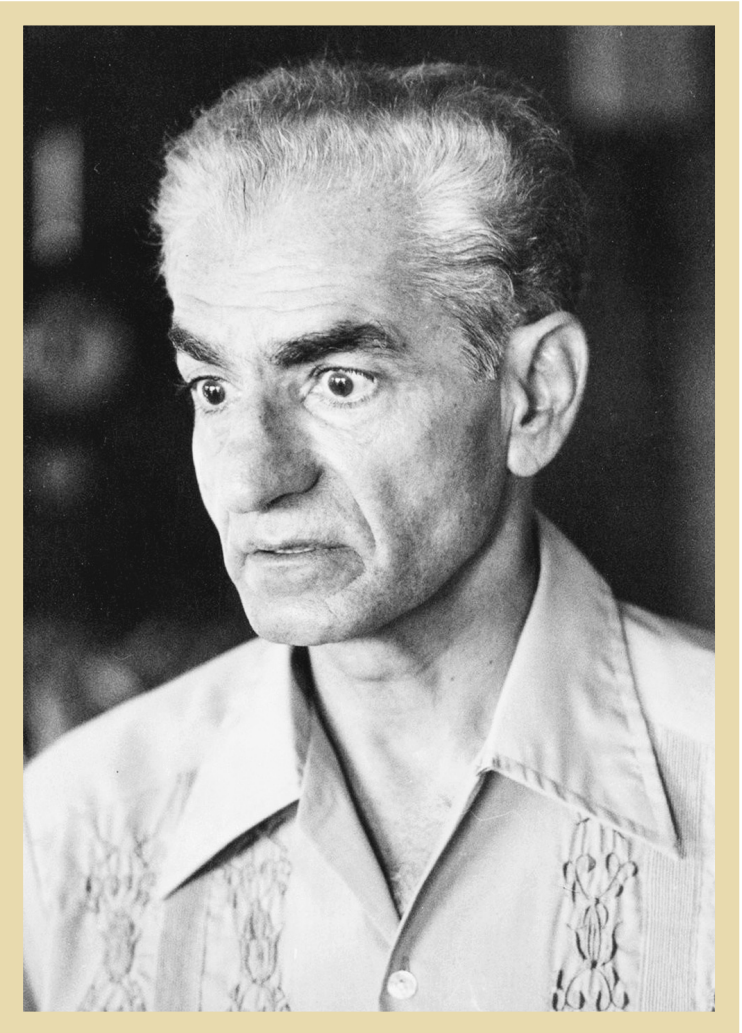


❖ **امام خمینی در دوران اقامت در نوفل لوشاتو**

و زیبایی ملکوتیش بهر مهند شدم و بی‌گمان آنچه از او نصیب شد قطره‌ای بود از دریا و در عین حال آنچه از این قطره درک و احساسم با قلم شکسته در قالب الفاظ ناقص می‌آید باز هم قطره‌ای است از دریا به حال آن آنجا که تمام کارها، حرکت‌ها، گفتارها و حتی سکوت‌ها و سکوت‌های امام – هر چند جزئی‌ترین آنها– درس‌هایی است عمیق و پر معنی و نمود‌هایی است از حکمت الهی که روح ملکوتیش که به همه پیروان و عاشقانش تعلق دارد از این رو هر کس آنچه را از امام دیده و شنیده باید در اختیار همگان قرار دهد و از طرفی تذکر و اصرار برخی دوستان در زمان حیات امام و بعد از آن نویسنده را بر آن داشت تا به‌رغم درک قاصر و دید محدود و عدم یادداشت به موقع و روزانه تمام خاطرات و مشاهدات که موجب فراموشی آنها شده یا آنچنان دقیق به خاطر نمانده که قابل استاد باشد فقط به تحریر آن قسمت اندکی که بوده و گریخته به‌طور مستند یادداشت کرده است.

مهمیازات ورزم . بنابر این آنچه در این مختصر آمده است هرگز نمی‌تواند معرف شخصیت والای حضرت امام باشد بلکه فقط گوشه‌ای است از داستان آشنایی ناقص نویسنده با ایشان و خاطراتی چند از آنچه خود مستقیماً شاهد و مرتبط با آنها بوده‌ام و جز در چند مورد که از مرحوم آیت‌الله شهید حاج‌آقا مصطفی نقل کرده‌ام، از نقل صدها خاطره‌ای که از دیگران شنیده‌ام، خودداری کرده‌ام به این دلیل که نقل بدون واسطه از اعتبار و دقت بیشتری برخوردار است و به این امید که دیگران نیز آنچه را خود شاهد بوده‌اند تحریر نمایند تا آن‌شاءالله مجموعه‌ای کامل از خاطرات مستند که بیانگر مجموعه سیره زندگی امام باشد برای رهروان و پیروان امام فراهم گردد.

البته در این مجموعه از ذکر پاره‌ای از خاطرات به دلایل سیاسی و برخی به دلیل عدم رضایت امام و برخی نیز به خاطر تکرار موارد مشابه آن در خاطرات دیگران خودداری شده است. امید مخلصانه‌ام از درگاه خداوند منان آن است که مصداق شَرُّ النَّاسِ خِدْمَاتُ بِنَائِسْمِ وَصِمَائِمِ در پیشگاه مقدس مشملت می‌نمایم که ما را با او و بسنجیان مخلصی که چه بسا او را هرگز از نزدیک ندیده بودند ولی هر هزار ساله را یک شبه طی کرده و در او ذوب شده‌اند و با اشاره‌اش به مقام شهود و شهادت راه یافته‌اند و به اولیا و مقربان در‌گاه احدیت پیوسته‌اند محشور فرماید.»



۱۳۵۸، محمدرضا پهلوی در حاشیه یک گفت‌ و شنود مطبوعاتی در پاناما

**اردشیر زاهدی**: یکی از مشکلات **علیحضرت در ایام خروج از ایران** وجود **اطرافیان** بود که **اصلاً مرعات حال ایشان** **حلال ایشان را نمی‌کردند** و **به شاه مملکت، به عنوان یک صندوقچه پول و مادر خرج نگاه می‌کردند!** **این اطرافیان در هتل‌های مصر، مراکش ، مکزیک ، پاناما و مراکز خوشگذرانی هر غلطی می‌خواستند می‌کردند و صور تحساب اعمال قبیح خود را به حساب اعلیحضرت می‌گذاشتند.** **مثلاً آقای کامبیز آتابای روزی چند نوبت دختران جوان ماساژور را به سوئیت مجل خود در هتل مأمونیه دعوت می‌کرد و دستمزد آنها را به حساب شاه می‌گذاشت یا خانم امیرارجمند در قمار شبانه ۲۰۰ هزار دلار باختند و حالا از شاه می‌خواست تا آن را بپردازد.** برخی از همراهان به قدری وقیح بودند که دستمزدهای کلان شب‌نشینی با زنان مخصوص بار هتل را هم به حساب مخارج شاه می‌گذاشتند. کم کم این صور تحساب‌ها فزونی گرفت و وقتی به ۸۰۰ هزار دلار رسید شاه همه را خواست و به آنها گفت ما به بیک‌نیک نیامده‌ایم و در اینجا پول زیادی نداریم و وزارت درباری هم وجود ندارد تا مخارج ما بپردازد، بنابراین هر کس قادر به تأمین مخارج خود نیست می‌تواند همین الساعه ما را ترک کند! عده‌ای به التماس می‌خواستند تا پولی به آنها بدهد. البته همه آنها دروغ می‌گفتند و قبال حساب‌های بانکی خود را در اروپا و آمریکا کاملاً پر و مملو از دلار و ارزهای معتبر کرده بودند و همه آنها دارای خانه، آپارتمان و املاک باارزش در اروپا و آمریکا بودند، اما با تضرع و حتی گریه می‌خواستند شاه به آنها پولی بدهد و ادعا می‌کردند حتی پول سفر به اروپا و آمریکا را هم ندارند. به هر حال آنها موفق شدند هر یک مبلغی از ۲۰ تا ۵۰ هزار دلار از شاه بگیرند و هر چه من به اعلیحضرت عرض کردم اینها دروغ می‌گویند و وضع مالی خوبی دارند، شاهنشاه با جوانمردی قبول کردند که پولی به آنها پرداخته شود!»

❖ **طالب الرفاعی: سلطنت‌طلب‌ها از دعایی که در نماز میت خواندم، خوششان نیامد!**

شیخ طالب الرفاعی، در محصلن حوزه علمیه نجف است که در واپسین ماه‌های حیات محمدرضا پهلوی به عنوان یک روحانی شیعه در قاهره اقامت داشت. پس از مرگ شاه مخلوق، انور سادات او را احضار کرد تا به تفصیل و تدفین وی بپردازد. از نکات جالب در روایت شیخ رفاعی، نماز متفاوتش بر جنازه شاه بود که اسباب ناخشنودی برخی اطرافیان وی شد. او در این باره می‌گوید: «وقتی شاه در قاهره فوت کرد، همجان خوشنود سادات، رئیس جمهور مصر بودم. ماه رمضان بود، نیمه ماه، شاید چهاردهم، سال ۱۹۸۰ ۱۳۵۹. آن روز مرا به دیدار وزیر اوقاف مصر، زکریا البری فراخواندند که به من گفت با هوایپمای رئیس‌جمهور آمده‌ام اینجا تا بگویم فردا نماز میت را شما می‌خوانید. برای اینکه از مسئولیت فرار کنم پرسیدم این‌را رئیس‌جمهور خواسته است؟ گفت بله، او مرا سراغ شما فرستاده است و وقتی جوابت را بگیرم با هوایپمای او برخواهم گشت. ببینید چه می‌کنید. گفتم آقای شیخ زکریا، چه لزومی دارد طالب الرفاعی نماز را بخواند؟ شیخ الازهر و مفتی مصر هم هستند و می‌توانند بخوانند. چرا باید بین شیعه و سنی تفرقه بیندازیم؟ رو به من کرد و به عادت مصری‌ها که ما را شیخ می‌خوانند، گفت یا شیخ! یک پیغام از رئیس‌جمهور آورده‌ام و جواش بله یا نه است. با من وارد بحث نشو. اینکه گفתי هیچ ربطی به پیغام من ندارد!گفتم به آقای رئیس‌جمهور بگو سیدطالب الرفاعی نماز را می‌خواند. چون دیدم جای بری زد کردن درخواست رئیس‌جمهور نیست. او همچنین از من خواست برایشان توضیح دهم که در مذهب شیعیان چه چیزهایی برای دفن میت لازم است. به خانه رفتم و تا سحر

سفرات را جوان کم سن و سالی به نام روحانی در دست گرفت که دامادابراهیم یزدی وزیر امور خارجه دولت بازرگان بود، اما دولت آمریکا بااشغال کنندگان سفارت برخورد کرد و حاکمیت دولت جدید انقلابی و سفیر خودخوانده آنها بر سفارت را پذیرفت.

یکی از دوستان صمیمی شهینو در ایران جامانده بود و علیاحضرت بیم آن داشتند که او به دست انقلابی‌بود بیفتد و اعدام شود. این فرد آقای فریدون جوادی بود که اعلیحضرت از او متفرق بودند و همیشه بین ایشان و شهینو بر سر این شخص دعوا بود. شاه او را بچه خوشگل می‌نامید و همیشه به شهینو می‌گفت که در آن روزهای پایان عمرش همه نزدیکانش تقاب از چهره کنار زدند و روی واقعی خود را به او نشان دادند. جعفر شریف امامی ، محمدجعفر بهبهانیان و هوشنگ انصاری که هر یک مقادیری از اموال شاه را در خارج از کشور سرپرستی می‌کردند هر یک به توان خود تا توانستند از اموال شاه درزدند. در مصر شاه بهبهانیان را احضار کرد و او از سوتیس به آنجا آمد و شاه از او خواست تا اسناد مربوط به اموال غیرمنقول و منقول را به او برگز داند و به بانک‌های سوئیس اطلاع دهد که از آن پس شاه شخصاً حساب‌های خود را سرپرستی خواهد کرد. شریف امامی را هم احضار کرد که او نیامد و تلفنی اطلاع داد آنچه مربوط به شاه بوده است را به حساب‌های ایشان منتقل کرده است. هوشنگ انصاری هم بی‌ادبی کرده و نیامد و گفت مشغله کاری‌اش اجازه مسافرت به او نمی‌دهد.

در آن روزهای خروج از ایران عده‌ای همراه شاه و شهینو بودند. من هم از آمریکا به آنها پیوسته بودم. مدتی قبل از سقوط رژیم عده‌ای از دانشجویان و مخالفان حرفه‌ای ایران (مقیم آمریکا) به سفارت ایران حمله و آن را اشغال کردند و من به ناچار نتوانستم سر کار خودم حاضر شوم. از آن پس اداره



تنها تصویر ازجسد محمدرضا پهلوی پس از مرگ در بیمارستانی در قاهره

## خارج

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۹۹



ریاکار بزرگ است و در کشورهای جهان سوم در حالی که از دولت‌های همیمان خود حمایت و پشتیبانی می‌کند در عین حال الترناتیو آنها را هم پرورش می‌دهد. هنگامی که ایرانیان به سفارت آمریکا حمله کردند و دیپلمات‌های آمریکایی را به گروگان گرفتند، صادق قطب‌زاده موفق شد به مقامات آمریکا بقبولاند تا شاه را دستگیر و به ایران مسترد کند. موقعی که در پاناما بودیم موضوع دستگیری شاه و استرداد او به ایران وارد مراحل جدی و خطرناکی شد و اگر آقای راکفلر و کیسینجر به داد شاهنشاه نرسیده بودند، مانوئل نوره به‌گا شاه را به دستور کارتر تحویل ایران داده بود!از روزی که اعلیحضرت، شهینو و همراهان به مصر آمدند و من به آنها پیوستم، همیشه پای یک گیرنده رادیویی نشسته و به اخباری که از تهران می‌رسید گوش می‌کردیم. شنیدن این اخبار آخرین قوای جسمی و دماغی پادشاه را هم به تحلیل می‌برد و او اصلاً باورش نمی‌شد که کلانتری‌ها، پادگان‌های نظامی و کاخ‌های سلطنتی توسط مردم اشغال شده است. واقعاً فکر می‌کرد در رؤیا به سر می‌برد. شهینو که بیشتر از ما متوجه روحيات شاه بود می‌گفت محمدرضا توان عقلی و تأسفبار آن پادشاه بود و ما از اینکه این عاقبت تا سفسبار آن پادشاه بود و ما از اینکه شاه مملکت را در این وضعیت ناگوار می‌دیدیم واقعاً رنج می‌بردیم!

مشکل دیگر اعلیحضرت در ایام خروج از ایران وجود اطرافیان بود که اصلاً مرعات حال ایشان را نمی‌کردند و به شاه مملکت، به عنوان یک صندوقچه پول و مادر خرج نگاه می‌کردند! این اطرافیان در هتل‌های مصر، مراکش ، مکزیک ، پاناما و مراکز خوشگذرانی هر غلطی می‌خواستند می‌گذاشتند. مثلاً آقای کامبیز آتابای روزی چند نوبت دختران جوان ماساژور را به سوئیت مجلل خود در هتل مأمونیه دعوت می‌کرد و دستمزد آنها را به حساب شاه می‌گذاشت یا خانم امیرارجمند در قمار شبانه ۲۰۰ هزار دلار باختند و حالا از شاه می‌خواست تا آن را بپردازد. برخی از همراهان به قدری وقیح بودند که دستمزدهای کلان شب‌نشینی با زنان مخصوص بار هتل را هم به حساب مخارج شاه می‌گذاشتند. کم کم این صور تحساب‌ها فزونی گرفت و وقتی به ۸۰۰ هزار دلار رسید شاه همه را خواست و به آنها گفت ما به بیک‌نیک نیامده‌ایم و در اینجا پول زیادی نداریم و وزارت درباری هم وجود ندارد تا مخارج ما بپردازد، بنابراین هر کس قادر به تأمین مخارج خود نیست می‌تواند همین الساعه ما را ترک کند! عده‌ای به التماس می‌خواستند تا پولی به آنها بدهد. البته همه آنها دروغ می‌گفتند و قبال حساب‌های بانکی خود را در اروپا و آمریکا کاملاً پر و مملو از دلار و ارزهای معتبر کرده بودند و همه آنها دارای خانه، آپارتمان و املاک باارزش در اروپا و آمریکا بودند، اما با تضرع و حتی گریه می‌خواستند شاه به آنها پولی بدهد و ادعا می‌کردند حتی پول سفر به اروپا و آمریکا را هم ندارند. به هر حال آنها موفق شدند هر یک مبلغی از ۲۰ تا ۵۰ هزار دلار از شاه بگیرند و هر چه من به اعلیحضرت عرض کردم اینها دروغ می‌گویند و وضع مالی خوبی دارند، شاهنشاه با جوانمردی قبول کردند که پولی به آنها پرداخته شود!»

❖ **طالب الرفاعی: سلطنت‌طلب‌ها از دعایی که در نماز میت خواندم، خوششان نیامد!**



در محصلن حوزه علمیه نجف است که در واپسین ماه‌های حیات محمدرضا پهلوی به عنوان یک روحانی شیعه در قاهره اقامت داشت. پس از مرگ شاه مخلوق، انور سادات او را احضار کرد تا به تفصیل و تدفین وی بپردازد. از نکات جالب در روایت شیخ رفاعی، نماز متفاوتش بر جنازه شاه بود که اسباب ناخشنودی برخی اطرافیان وی شد. او در این باره می‌گوید: «وقتی شاه در قاهره فوت کرد، همجان خوشنود سادات، رئیس جمهور مصر بودم. ماه رمضان بود، نیمه ماه، شاید چهاردهم، سال ۱۹۸۰ ۱۳۵۹. آن روز مرا به دیدار وزیر اوقاف مصر، زکریا البری فراخواندند که به من گفت با هوایپمای رئیس‌جمهور آمده‌ام اینجا تا بگویم فردا نماز میت را شما می‌خوانید. برای اینکه از مسئولیت فرار کنم پرسیدم این‌را رئیس‌جمهور خواسته است؟ گفت بله، او مرا سراغ شما فرستاده است و وقتی جوابت را بگیرم با هوایپمای او برخواهم گشت. ببینید چه می‌کنید. گفتم آقای شیخ زکریا، چه لزومی دارد طالب الرفاعی نماز را بخواند؟ شیخ الازهر و مفتی مصر هم هستند و می‌توانند بخوانند. چرا باید بین شیعه و سنی تفرقه بیندازیم؟ رو به من کرد و به عادت مصری‌ها که ما را شیخ می‌خوانند، گفت یا شیخ! یک پیغام از رئیس‌جمهور آورده‌ام و جواش بله یا نه است. با من وارد بحث نشو. اینکه گفתי هیچ ربطی به پیغام من ندارد!گفتم به آقای رئیس‌جمهور بگو سیدطالب الرفاعی نماز را می‌خواند. چون دیدم جای بری زد کردن درخواست رئیس‌جمهور نیست. او همچنین از من خواست برایشان توضیح دهم که در مذهب شیعیان چه چیزهایی برای دفن میت لازم است. به خانه رفتم و تا سحر

## ۹ اروانمه جوان | شماره ۰۵۴۰

بیدار ماندم. گفتم که ماه رمضان بود. سحری‌ام را خوردم و خواستم برای نماز صبح آماده شوم که دیدم ماشین‌ها جلوی خانه‌ام جمع شدند. خانمم صدا زد که آماده شو آمدند. گروهی از کارمندان و افسران نظامی با لباس نظامی‌شان وارد خانه شدند. گفتم خوش آمدید. نماز را بخوانیم و برویم. گفتند نه، نماز را ج‌ای دیگر می‌خوانیم. آماده شو برویم. خلاصه بی آنکه خوابیده باشم، مستقیم به بیمارستان معادی رفتم، وضو داشتم، داشت آفتاب طلوع می‌کرد و نمازم را در باغچه بیمارستان خواندم. بعد رفتم داخل و جنازه شاه را گذاشتند روی‌بهریم. از عکس‌ها و او را می‌شناختم. جنازه کاملاً سالم بود و انگار خواب بود. بعد کلی پارچه آوردند، گفتم این همه لازم نیست و اندازه کفن را برایشان توضیح دادم و همان‌جا ناظر بودم تا درست و بر اساس موازین شرعی کفنش کنند. همه مراسم غسل و تکفین زیر نظر من انجام شد و او را در تابوت گذاشتند. آن وقت گفتم مأموریت من تمام شد. کار دیگری هم دارم؟ گفتند بله. کار شب‌باشی ما را بردند به کاخ زین‌العابدین که کاخ رئیس‌جمهور بود و قبل‌تر ملک فاروق در آن سکونت داشت. آفتاب داشت می‌زد بالا و احساس کردم دستور دارند مرا نگه دارند و سادات به خانواده شاه وعده داده بود که نماز بر اساس فقه شیعه بر شاه خوانده شود. به شدت خولام می‌آمد. شب را نخوابیده بودم و صبح زود بیمارستان رفته بودیم. آنجا شیخ اوس الاتصاری را دیدیم. او از تحصیلکرده‌های الازهر بود، اما آن روز لباس شخصی پوشید. نزد او قبل باهم آشنا بودیم. پرسید اینجا چه می‌کنی؟ گفتم قصه از این قرار است. گفتم به محمد تیمور بگو که مرا ببرد به جایی که قرار است نماز خوانده شود. از من خواسته شده که نماز بخوانم نه اینکه تشییع کنم. این را برای آن گفتم که از زیر بار تشییع در بروم، چون هم خسته بودم هم نمی‌خواستم همه دوربین‌های شبکه‌هایی که مراسم را مستقیم پخش می‌کردند، روی عمامه‌ام زوم شود!او درخواست را پذیرفت و دستور داد یک جیب نظامی آماده کردند و مرا بردند به مسجد الرفاعی. مقبره سلطنتی آنجاست و قرار بود نماز میت آنجا خوانده و همان‌جا شاه دفن شود. وقتی رسیدم، نشستم روی یک میل که به بقیه فرق داشت و از همه شیک‌تر بود. محمد تیمور، که رئیس تشریفات بود، یکی را فرستاد و گفت روی یک میل دیگر بنشین. این جای رئیس‌جمهور است. گفتم هر وقت رئیس‌جمهور آمد بلند می‌شوم. دهانشان بسته شد و ولم کردند. چند ساعتی گذشت و مدام خبرنگاران می‌آمدند و چیزهایی می‌پرسیدند و به هیچ کدامشان جواب نمی‌دادم، انگار لال شده باشم. ظهر بود که مارش تشییع نظامی را شنیدم. جنازه را آورده بودند و در رأس تشییع کنندگان شخص رئیس‌جمهور، انور سادات بود. فوری از جایش بلند شدم. آمد و مرا بغل کرد. گفتم، روزهام و خیلی خسته شدم، می‌شود ۱۰ دقیقه استراحت کنم تا مراسم تشییع تمام شود؟ صدا زد آقا را ببرید داخل مسجد. فوری آمدمند و دورم را انگار و انگار روی دستشان داخل مسجد بردند. هیئت رسمی تشییع‌کنندگان وارد بیستان مسجد شد. انور سادات بود، نیکسون رئیس‌جمهور اسبق ایالات متحده و پادشاه سابق یونان بود. من یک گوشه به دیوار تکیه داده بودم و از جایم بلند نشدم. تعداد زیادی از مسئولان ایرانی زمان شاه هم بودند. دیدم انور سادات از اطرافیانش پرسید نماز را چه کسی می‌خواند؟ من نشانش دادم. نگانگی من انداخت و گفت آقا بفرمایید برای نماز. چند کلمه فارسی بلد بودم. رسم است که از خانواده متوفی برای نماز خواندن اجازه می‌گیرند. من از پسر بزرگ ترش اجازه گرفتم، اما انور سادات که کنار او ایستاده بود به خود گرفت و با چند کلمه فارسی که بلد بود، گفت بفرمایید آقا. به پسر شاه تسلیت گفتم. گفتم پسر فلان و بهمان و از همان حرف‌هایی که در تسلیت معمول است. برای نماز ایستادم. می‌دانید که نماز میت شیعیان پنج تکبیر دارد، تکبیر اول، شهادتین، تکبیر دوم، صلوات بر محمد و آل محمد؛ تکبیر سوم، دعا برای مؤمنان؛ تکبیر چهارم، دعا برای خود میت است، ماندم چه بگویم؛ بعد از کمی کلنجار رفتن با خودم اینطور گفتم: خداوند! اینکه در برابر توست بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز توست. از او ملک و سلطنت و وقتی بیرون شد و اکنون نیازمند و اسیر توست. اگر با او چنان کنی که شایسته اوست، وی شایسته آن است و اگر چنان کنی که شایسته توست تو اهل بخشایش و مغفرتی. الله اکبر و تکبیر پنجم هم که ساده است یک فاتحه. بعد وارد سرداب شدم تا بر روند دفن کردندش نظارت داشته باشم. دوربین به دست‌ها هم خواستند پایین بیایند، اما انور سادات به من لطف کرد و گفت به احترام میت ورود خبرنگاران به داخل سرداب قبر ممنوع است. آنجا به شاه طبق فقه شیعه تلقین خواندم. بسیاری از عمامه به سرهای سنی هم در مراسم نماز حضور داشتند. کار دفن تمام شد و بیرون آمدم. برخی از ایرانی‌ها آمدند و با من سلام و علیک کردند، هر چند احساس کردم بعضی‌شان از دعایی که در نماز خوانده‌ام خوششان نیامده است و چپ‌چپ نگاهم می‌کردند. شنیدم یکی از آنها گفت این را خمینی فرستاده است!پسر بزرگ‌تر شاه که در زمان سلطنت پدرش ولیعهد بود هم آمد و به من سلام کرد، بعد هم زاهدی، پسر ژنرال زاهدی که داماد شاه بود، آمد. بعد از آن خبر همه جا پخش شد و به خصوص واکنش شیعیان علیه من شدید بود به ویژه آنهايي که هوادار انقلاب بودند مواضعی علیه من گرفتند، اما اعتنایی به آنها نکردم.»